



روزانه ها ...

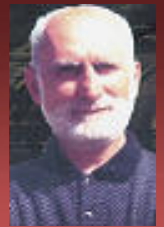


پیوندها

قلم ها



خانه



آراد (م) ایل بیگی گاه روزانه های دیروز ... و امروز

آوردن این مطالب نه به معنای تأییدست و نه به انتقاد؛ تنها برای خواندن ست و ...

277

## احمد کسروی: جنگهای ایران و یونان

## فهرست

صفحه ۹

زندگینامه کوتاهی از کسروی (نوشته: یحیی ذکاء)

تاریخچه شیرو خورشید

- گفتار یکم: افسانه هایی که درباره شیر و خورشید هست . ۱۷
- گفتار دوم: شیر تنها و خورشید تنها . ۲۱
- گفتار سوم: خورشید و شیر چگونه به هم پیوسته اند؟ ۳۲
- گفتار چهارم: شیر و خورشید چگونه نشان رسمی ایران گردیده؟ ۳۵

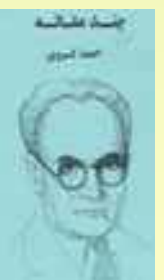
## انتشارات مهر

= چند مقاله  
 = احمد کسروی  
 = چاپ نخست ( اسفند ۱۳۷۴ / مارس ۱۹۹۶ )

Mehr verlag

Blaubach 24 , 50676 KÖLN , GERMANY

TEL: (0221) 219090 / FAX (0221) 2401689



۱۲۹	۶ - چگونه خراباتیان میدان یافتند ؟	۴۲	• در پیرامون «تاریخچه شیر و خورشید» ؛ درباره «انتقاد لفظی»
۱۳۳	۷ - کشاکش صوقیان با خراباتیان	۴۵	• جواب «انتقاد لفظی»
۱۳۸	۸ - گزارشهای نابجایی که می کنند	۵۱	• پرسش از نویسنده «انتقاد لفظی»
۱۴۳	۹ - فهرستی از بد آموزی های حافظ	۵۳	• نامه درباره نویسنده «انتقاد لفظی»
۱۵۰	۱۰ - پس چرا حافظ را چندین می ستایند ؟		

### شیخ صنی و تبارش

۱۵۹	عطسه به صبر چه ربط دارد ؟	۵۹	دیباچه
		۶۳	گفتار یکم : صفوة الصفا و تاریخچه آن
		۷۴	گفتار دوم : تبار شیخ صنی
۱۷۷	جنگهای ایران و یونان	۹۷	گفتار سوم : کیش شیخ صنی

### حافظ چه می گوید

۱۹۳	تاریخ و تاریخ نگار	۱۱۰	۱ - شاعران شعر را چه می دانند ؟
		۱۱۲	۲ - شاعران غزل را چگونه می سازند ؟
۲۰۷	• در پیرامون تاریخ مشروطه	۱۱۵	۳ - حافظ چه ها می دانسته ؟
۲۱۷	• در پیرامون تاریخ هجده ساله آذربایجان	۱۲۰	۴ - خراباتیان چه می گفتند ؟
۲۲۳	• تاریخ هجده ساله را چرا نوشتیم	۱۲۵	۵ - صوفیگری در زمان مغول

## جنگهای ایران و یونان

(تیر ۱۳۱۴)

یکی از حوادث بزرگ تاریخ همانا کشاکشها و جنگهایی است که در زمان باستان در میانه پادشاهان جهانگشای هخامنشی با شهرهای یونان روی داده . این جنگها نشانه های بزرگی از خود در تاریخ یادگار گذارده و چنانکه به جستجو پردازیم قرنها حوادث میانه اروپا و آسیا ، جز نتیجه های ناگزیر آن جنگها نبوده است . از این جهت ما افسوس داریم که در ایران نگارشی یا کتابی درباره آن پیشامدهای بس مهم تاریخی از آن زمان باز مانده و تنها نگارشهای یکرویه خود یونانیان است که ما را از گزارش آنها آگاه می گرداند .

نخستین کشاکش در میان یونان و ایران در زمان داریوش بزرگ پدید آمد و چون یونانیان پاس بزرگی آن شاه را نمی داشتند و خیره سرانه در کارهای یونانیان آسیای کوچک دخالت می نمودند ، داریوش بر خود فرض شمرد که گوش از آنان بمالاند ، شاید هم کار را آسانتر از آنکه بود می دانست و این بود که دانیس نامی را با دسته ای از سپاه بر سر یونان فرستاد و حادثه ای که به نام «جنگ ماراتون» شهرت یافته در میانه روی داد .

این جنگ در خشکی بود و بدان سان که شرقشناسان اروپا تحقیق نموده اند در سال چهار صد و نود پیش از میلاد روی داد . از جانب یونانیان تنها مردم آتن پیش آمده و اسپارتیان هنوز بایستی برسند که دیر کردند و جنگ را در نیافتند .

این حادثه را هم پلوتارخ در سرگذشت آریستیدیس آورده است .  
مطلبی که در اینجا باید باز نود این است که یونانیان چون قلم در دست خودشان بوده تا توانسته اند خود را شایسته تر و برآزنده تر نشان داده و ایرانیان و کارهای آنان را بی ارج و بها قودار گردانیده اند .

از جمله ، از سخنان ایشان چنین بر می آید که ایرانیان فن جنگ را نمی شناختند و چنان دلبری که با دلبری یونانیان برابری تواند کرد ، نداشتند . لیکن ما در داستان آریستیدیس خلاف این مطلب را پیدا می کنیم . زیرا می بینیم که پالوسانیاس با آریستیدیس گفتگو و کشاکش درازی در این باره با هم دارند که چون در این جنگ دسته های مهمی را از یونانیان هندست خود داشتند و ماردونیوس آنان را در دست راست صفهای خود و سپاهیان خود ، ایران را در دست چپ جای می داده ، و از آن سوی در لشکر یونانیان چون اسپارتیان دست راست را می گرفته اند ، ناگزیر با خود ایرانیان روبرو می شده اند ، پالوسانیاس می گوید اسپارتیان و آنتیان جای خود را در صف بندی تقییر بدهند که از آن پس آنتیان با ایرانیان روبرو گردند و بهانه آن را یاد می کند که چون پیش از آن در ماراتون آنتیان با ایرانیان جنگ کرده اند ، راه جنگ آنان را بهتر می شناسند . از آن سوی آنتیان چون مقصود درونی پالوسانیاس را می دانستند از پذیرفتن پیشنهاد او باز می ایستاد ولی آریستیدیس به میانجیگری برخاسته گفتگو را از میان بر می دارد . آیا این دلیل آن نیست که ایرانیان در دلبری پای کسی از یونانیان نداشته بلکه از آنان دلبرتر بوده اند .

نیز در ارقامی که این تاریخنگاران یونان درباره شماره لشکر ایران و شماره کشتگان ایشان می دهند تردید بسیار باید داشت . از جمله در همین جنگ پلاتای آیا باور کردنی است که از ایرانیان دویست و شصت هزار کس نابود گردد و از یونانیان تنها هزار و سیصد و شصت تن نابود شود ؟ ...

شاید کسانی بگویند : اگر درست نیست که یونانیان در دلبری بسیار برتر از ایرانیان بودند ، پس علت شکست دولت بزرگی همچون دولت هخامنشی در برابر یک مشت یونانی چیست ؟

۱۷۹

چنانکه داستان الکساندر ، پادشاه ماکیدونی ، در همین جنگ پلاتای ، بهترین گواه این سخن می باشد .

چهارم : در جنگهای دریایی ، یونانیان ورزیده تر از ایرانیان بودند . در جنگهای خشکی نیز گمان من بر آن است که در فن صف بندی و هجوم و رزم سرکردگان یونانی ماهرتر بودند و به هر حال این اندازه یقین است که یونانیان اگر هم یک دسته از ایشان ورزیده و آزموده بودند دسته های ناورزیده نیز در میان خود فراوان داشتند .

این است علتی که برای شکست ایرانیان می توان اندیشید . گذشته از نیرنگهایی که سرکردگان یونانی به کار برده اند و پلوتارخ و دیگران یاد آنها را می کند . به هر حال به دلبری یکایک سپاهیان ایران ایرادی نتوان گرفت .

اگر به نگارشهای خود یونانیان دقت کنیم ایرانیان چنانکه در هوش و خرد و نیک نهادی و پاکدلی برتری بر دیگران داشتند در دلبری و جانبازی نیز پای کم از یونانیان نداشتند و گرنه چگونه می توانستند بر آن همه مردمان گوناگون چیره گردیده و سالیان دراز آنان را در زیر یوغ ایران نگهداری نمایند .

اینکه یونانیان زبان بدگویی باز دارند و همیشه نام « باربار » به ایرانیان می دهند این خود دلیلی بر بی انصافی ایشان است . مگر اینکه دشمنی و کینه ای را که در میان دو توده کارگر بوده عذر آن بشماریم و گرنه چگونه رواست مردمی را که به یک نیم بیشتر جهان آباد آن روزی فرمانروایی می نمودند و سپاه از کنار رود سند تا آتن و اسپارت می بردند ، به نام « باربار » خوانند . آری پوشیده نباید داشت که حکومت استبدادی عیب ایرانیان بود . ولی آیا کسانی که حکومت استبدادی دارند « باربار » شمرده می شوند .

یکی از ایرانیان یا از بستگان ایران فلرناپازوس حکمران فروگیا بوده . پلوتارخ در همه جا نام او را به خواری می برد و او و کسانش را « باربار » می خواند . ولی این مرد چندان شایستگی داشته که به گفته پلوتارخ ، اگیسیلاوس

آنتیان ده تن برای سرداری برگزیده بودند که هر کسی روزی را به نوبت عهده دار آن می شد . یکی از آن ده تن ملتئادیس و دیگری آریستیدیس بود . داستان این جنگ را پلوتارخ در سرگذشت آریستیدیس سروده و نیز در سرگذشت ثمیستوکلیس و دیگران نام آن را برده است .

در این جنگ ایرانیان شکست خوردند و می توان گفت که این فیروزی یونانیان مایه فیروزیهایی دیگر آنان گردید . زیرا چنانکه در داستان ثمیستوکلیس آورده شده ، او از هوشیاری گزارش آینده را پیش بینی نموده آنتیان را به ساختن کشتی های جنگی و دیگر آماده گنها برانگیخته و در سایه این آماده گهای ایشان بود که در جنگهای دیرتر فیروزی یافتند .

پس از جنگ ماراتون داریوش در سال ۴۸۶ ( ق . م ) بدرو زندگی گفته و نوبت پادشاهی به پسر او خشایارشا رسید و این پادشاه آن ننگ را ، که از رهگذر جنگ ماراتون بهره ایران شده بود ، بر نفاخته سیح سپاه بزرگی دیده روانه یونان گردید .

این داستان پس دراز است و پلوتارخ اگر چه در سرگذشت ثمیستوکلیس و آریستیدیس مقداری از آن را سروده ولی مقدار بیشتر آن را فرو گذارده . از جمله داستان تنگه ترموپولای و جانفشانیهای لئونیداس ، پادشاه اسپارت ، و همراهان دلیر او که در تاریخ یونان ارج بسیار دارد و فرو گذارده و تنها به یکی دو جمله از آن بسنده نموده و ما در شکست هستیم که چگونه پلوتارخ سرگذشتی از لئونیداس نیاورده ، مگر اینکه آورده باشد و از این نسخه های کتاب او بیرون کرده باشند ، چنانکه درباره ابامیتونداس و کسان دیگر همین کار کرده شده است .

این جنگ ، که می توان آن را رستاخیز یونانستان شمرد ، در سال ۴۸۰ ( ق . م ) روی داد و یکی از کسانی که در این جنگ سر رشته دار بودند ثمیستوکلیس و دیگری آریستیدیس بود که ما سرگذشت هر دو را ترجمه نموده ایم .

دامنه این جنگ حادثه پلاتای می باشد که در سال ۴۷۹ ( ق . م ) روی داد و ماردونیوس ، سپهسالار بزرگ ایران که داماد داریوش بود ، کشته گردید . داستان

۱۷۸

می گوئیم این شکست علتی بسیار داشته که ما فهرست وار می شماریم و به تفصیل آنها نمی پردازیم :

نخستین علت این کار « آیین حکمرانی » دو کشور را باید شمرد . به این معنی که مردم یونان آزاد می زیستند و رشته حکمرانی بیشتر در دست خود مردم بود و به هر حال زندگانی از روی قانون می کردند . ولی ایرانیان اسیر استبداد یک پادشاهی بودند و این خود علت مهمی برای فیروزی یونان و زبونی ایران بوده . زیرا یونانیان به دفاوه جنگیده و مقصود مهمی را در دل خود جا داده در راه آن جانفشانی می نمودند ، نیز هر کسی از ایشان امیدوار بود که اگر در سایه جانفشانی ها شهرتی نزد مردم یافت به جایگاه ولایی خواهد رسید و شاید یک روز بیاید که در نتیجه این جانفشانیها رشته حکمرانی یا سرداری سراسری یونان را در دست بگیرد . ولی سپاهی ایرانی بیشتر از بیم جان می جنگید و برای جانفشانی های خود کمتر امید نتیجه در دل می پرورید .

علت دوم : یونانیان خود را شتمیده می شماردند و به نام جلوه گیری از ستم می جنگیدند ولی ایرانیان چنین حالی را نداشتند بلکه شاید بسیاری از اینان آن لشکر کشی را خود ستمگری و مردم آزاری شمرده بیزار از کار پادشاه خود می جستند . به هر حال گمان بیشتر بر این بود که ایران نتیجه ای از آن لشکر کشی برنماید و اگر هم امروز چیره گردیده دست در کارهای یونان دراندازه پس از اندکی ناگزیر از برگتاری خواهد بود . پیداست که این اندیشه ها چه اثری در دلهای ایرانیان داشت .

سوم : بیشتر سپاهیان ایران از مردمانی بودند که پادشاهان هخامنشی استقلال آنان را برانداخته و با زور یوغ ایران را به گردن ایشان گذارده بودند . پیداست که چنین سپاهانی نه تنها از خودشان کاری ساخته نمی شد چه بسا که مانع کوشش و جانفشانی دیگران می شدند و چه بسا که در نهان رابطه با دشمن پیدا می کردند .

کاردان و خردمندی همچون آریستیدیس و پرئکلس و دیگران سر و سامان درستی به کارهای آن شهر داده بودند ، به عبارت دیگری این زمان آن نه یک شهر تنها بلکه یک جمهوری بسیار درخشان و نیرومندی به شمار می رفت ، این بود که آنتیان آرام نشست و این زمان آنان بر ایرانیان پیچیدگی می نمودند . به ویژه آن زمان که کیمون به روی کار آمد و این جوان به شهرت ثیمستوکلیس و دیگران رشک برده در جستجوی راههایی بود که او نیز مانند آنان نام و آوازه را دارا باشد . این است که این زمان یونانیان به تعرض برخاسته یک رشته جنگهایی را در خود اروپا و در آسیای کوچک با ایرانیان و هندستان ایشان پیش آوردند .

نیز کیمون یا مصریان ، که بر ایران شوریده بودند ، طرح همنستی ریخته بدان آرزو افتاد که پادشاهی هخامنشی را پاک براندازد . این جنگها ، کشاکشها گویا پیش از زمان ارتخشتر یکم ( اردشیر دراز دست ) بود . ولی پیمان صلحی را که پلوتارخ یاد کرده می گوید گویا به انجام نرسید ؛ آن پیمان مربوط به زمان این ارتخشتر می باشد که از سال ۴۶۵ پیش از میلاد پادشاهی یافته ، اگر آن پیمان را انجام یافته پنداریم باید گفت دولت هخامنشی در برابر یونانیان زبونی نموده و این است سراسر دریا را به آنان واگذار .

به هر حال این یقین است که در این زمان یونانیان ، و به ویژه جمهوری آتن ، بسیار نیرومند گردیده بود . از این سوی پادشاهی هخامنشی روی به ناتوانی می رفته و پادشاهان نا آرموده از عهده نگهداری کشور به آن بزرگی بر نمی آمدند . در این زمینه ، سرگذشت کیمون خبرهای مهمی را دربر دارد و چنین پیداست که پلوتارخ کیمون را بیشتر دوست می داشته و این است که داستان او را بهتر از داستانهای دیگر سروده .

پیداست که آن همه نیرومندی یونانیان و دلیری و گستاخی آنان در برابر ایران کار را بر پادشاهان هخامنشی بس دشوار می گردانید . زیرا آسیای کوچک که خاک ایران شده می شد و پادشاهان هخامنشی علاقه بسیار به آنجا داشتند ، انبوهی از مردم آنجا نژاد یونانی داشتند و چنانکه می دانیم سرچشمه همه آن کشاکشها

۱۸۳

باری چون در آغاز کشاکشهای آتن و اسپارت ، اسپارت ناتوانتر بود ، تیسافرنیس ، نماینده ایران در آسیای کوچک ، صرفه خود را در آن می دید که پشتیبانی از اسپارتیان بنماید ، و این بود که با پول و کشتی و دستگیری از آنان دریغ نمی گفت . پلوتارخ آشکار می نویسد که خرج لشکر کشی های اسپارت را ایران می پرداخت .

سرداران اسپارتی به ساردیس ، پایتخت لودیا که نشیمن حاکم ایرانی آسیای کوچک بود ، رفته دریافت پول می نمودند و چندان اهمیت به این موضوع داده می شد که پلوتارخ می نویسد کوروس ، پسر داریوش ، به لوساندیر گفت : « من اگر پول نداشته باشم همین کرسی خود را که بر روی آن می نشیمنم و از زر و سیم ساخته شده شکسته به جای پول به شما می دهم . »

همچنین پلوتارخ آشکار می نویسد که یکی از جهات شکست آنتیان در برابر لوساندیر نداشتن پول بود ، در حالی که لوساندیر پول از ایرانیان می گرفت به فراوانی خرج می کرد .

باری در نتیجه این کشاکش و جنگهای دراز ، آنتیان زیون اسارت گرویدند که نه تنها کشتی های خود را از دست دادند و دیگر نیرویی در دریا نداشتند بلکه لوساندیر بر آتن هم دست یافته دیوارهای بلند و دراز آنجا را ، که در میانه شهر و بندر پیرایوس پدید آورده بودند ، بر انداخت و آیین دموکراسی را از آنجا برانداخته به آیین آریستوکراسی ، سی تن را به فرمانروایی برگماشت که در تاریخ به نام سی تن بیدادگر ( یا سی تن خود کامه ) شهرت دارند و بر آنتیان و دیگر هندستان ایشان آنچه ستمگری بود دریغ نمی گفتند .

ولی شگفت است که اسپارتیان ، که به این فیروزی ها در سایه پشتیبانی ایران رسیده بودند ، قدر آن پشتیبانی را ندانسته این زمان آنان دشمنی با ایران آغاز کردند . چنانکه لوساندیر دست اندازی به شهرهای آسیای کوچک کرده کسانی را از بستگان خود در آنجا به حکمرانی گماشت ، نیز قارن پازوس ، دست نشانده ایران در قروگیا ، که آن همه نیکی به اسپارتیان کرده هندست آنان با آنتیان جنگیده بود ، لوساندیر لشکر به خاک او برد و به ویرانی پرداخت و هیچ گونه گزند دریغ

۱۸۵

پادشاه اسپارت می گفت : کاش این مرد دوست من بود و نه دشمنم . شگفتا یونانیان فرستادگان داریوش را بکشتند که با هر قانون و آیینی مخالف بود . هم ما می بینیم که هر کسی که به یکی از شهرهای ایشان پناهنده می گردید ، کمتر ایمنی پیدا می کرد . چنانکه الکیبایس ، با همه پناهندگی به اسپارت ، ایمنی پیدا نکرد . ولی از آن سوی ایرانیان صدها یونانی را در دربار پادشاه هخامنشی میهمان نگاه می داشتند و همچون ثیمستوکلیس کسی را پذیرفته بدان سان نگاه داشتند و با این حال یونانیان زیانشان بر ایرانیان باز است .

من پیشرفتهای یونانیان را در دانش و خرد و در شناختن راه زندگانی انکار نمی کنم ، بلکه از کسانی که شیفته تاریخ یونان هستم و از خواندن نگارشهای آنان لذت می برم ، مقصودم این است که خواری که این تاریخنگاران به ایرانیان روا می دارند ، مایه و سرچشمه آن کینه و دشمنی است و گرنه ایرانیان هم پیشرفت بسیاری در راه زندگانی داشته اند که اگر گرفتار استبداد نبودند شاید بر یونانیان پیشی می جستند .

باری جنگ پلاتای لشکرکشی های ایران را بر سر یونانیان به پایان رسانید ، پس از آن پادشاهان هخامنشی دانستند یونانیان آن نیستند که رام ایران بشوند و از لشکر کشی جز کشته شدن سپاهیان و آسیبهای دیگر نتیجه ای به دست نخواهد آمد . کسانی هم نوشته اند که مقصود خشایارشا از آن لشکر کشی مایلیدن گوش یونانیان بود و این کار در آن لشکر کشی ، که تا آتن پیش رفته و در همه جا گزندهایی به یونانیان رسانیدند ، انجام داده شد و این بود دیگر جهتی به لشکر کشی های دیگری در میان نبود .

هر چه هست پس از جنگ پلاتای دیگر ایرانیان تعرضی به یونانیان نداشتند . ولی یونانیان چون دلبر گردیده و از آن سوی کینه آن لشکر کش ها را همچنان در دل نگاه داشته بودند ، از این جهت آسوده ننشسته ایران را هم آسوده نمی گذاردند . به ویژه آنتیان که سرفرازی آن فیروزی ها بیش از همه بهره ایشان گردیده و این خود نکاتی به سراسر آن مردم داده بود و از آن سوی در آتن پیشوایان

۱۸۲

دخالت یونانستان در کار این یونانیان آسیایی بود . پس این زمان که یونانیان نیرومند گردیده دریا را در اختیار خود داشتند ، ناگزیر اینان نیز در این جای خود به نافرمانی و سرکش دلبر می گردند . از این جهت دولت هخامنشی برای نگهداری آسیای کوچک بایستی تدبیری بیندیشد و آن تدبیر بهتر از همه پدید آوردن دشمنی در میانه خود یونانیان بود . زیرا اسپارت و آتن ، دو شهر بزرگ یونان ، از باستان زمان همچومی با هم می نمودند و آنگاه آتن حکمرانان خود کامه ای داشت که بیرون کرده بنیاد حکمرانی را آیین دموکراسی برگزیده بود و از آن سوی اسپارت هوادار اریستوکراسی بود ، که این اختلاف خود مایه دشمنی میانه دو شهر و هواداران آنان می شد . ولی زمانی که ایران با آن سپاه انبوه خود روی به یونان آورد ، چون همه شهرها خود را در برابر خطر می دیدند ناگزیر دشمنی و همچومی را کنار نهاده با هم دست یکی کرده بودند . لیکن این زمان که آن خطر از میان برخاسته و آتن و اسپارت هر یکی جمهوری بزرگی پدید آورده بود ، ناگزیر بازار همچومی بار دیگر گرم گردیده دشمنی ها رو نمودن گرفت و کم کم کار به یک رشته جنگهایی کشید که در تاریخ به نام « جنگهای پلو پونیوسوس » معروف است و از سال ۴۳۱ پیش از میلاد آغاز شده و تا سال ۴۰۴ امتداد داشت و چون الکیبایس و لوساندیر از پیشوایان مهم این جنگها بوده اند ، از اینجا پلوتارخ در سرگذشت های این دو تن مقداری از داستان آن جنگها را نیز یاد کرده .

کارکنان سیاسی ایران ، که در آسیای کوچک نشیمن داشتند و از حال و کار یونانستان آگاهی درستی به دست می آوردند ، از آن دشمنی و همچومی یونانیان استفاده نموده تا می توانستند دامن به آتش فتنه می زدند . این کاری است که ما نمی پسندیم و جز نیرنگ و فتنه انگیزی نمی شماریم . چیزی که هست خود یونانیان این گونه نیرنگها را جایز شمرده به کار می زده اند ، چنانکه پلوتارخ گفته هایی در این باره از ثیمستوکلیس و لوساندیر و آگیسیلاوس نقل نموده . به گفته لوساندیر : « در جایی که پوست شیر نا رسا باشد باید از پوست روباه وصله بر سر آن دوخت . »

۱۸۴

نداشت. نیز او آگیسیلاوس را برانگیخت که لشکر بر سر آسیای کوچک آورد. این بود دولت هخامنشی این زمان هم پشتیبانی از کورنیس و ثیبس، که با اسپارت همجوشی می‌شود، کرده آنان را به دشمنی این شهر برانگیخت، از آن سوی دیواره از دست آتن گرفته او را بلند ساخت. از این زمان بود که یک رشته جنگ‌هایی به نام «جنگ‌های ثیبس و اسپارت» معروف است، آغاز گردید.

هنگامی که آگیسیلاوس در آسیا پاره ای قیروزیها یافته و عزم آن داشت که لشکر به درون ایران براند بلکه به گفته پلوتارخ خواب حمله بر شوش و هاگاتان را می‌دید، ناگهان خبر از اسپارت رسید که با ثیبس جنگ خانگی درگرفته و او ناگزیر گردید که آسیا را رها کرده به یونانستان بازگردد.

می‌گوید هنگام حرکت چنین گفت که: مرا هزار کماندار ایرانی از اینجا بیرون می‌کنند. مقصودش اشاره به سکه‌های ایرانی بود که شکل کماندار بر روی خود داشت.

می‌گویم آری ویرانی آتن نیز که شما بر خود بستید با دست این کمانداران بود. پس بایستی قدر ایشان را شناخته دشمن خود نسازید.

و آنگاه به گفته پلوتارخ این آگیسیلاوس، با همه نیکی‌هایی که داشته و دادگری را شیوه خود می‌شمرده یا همه پادشاهی رخت پینه دار می‌پوشیده و خود یکی از بهترین نمونه‌های ستوده خوبی یونان بوده، با اینهمه او نیرنگ را در جنگ روا می‌شمرده و به کار می‌برده. پس چنین کسی چه ایرادی بر پادشاه هخامنشی دارد که پول به آتن و ثیبس و کورنیس فرستاده و آنان را به دشمنی اسپارتیان برانگیزد؟ به ویژه که اسپارتیان در چیرگی خود بر دیگر شهرها رفتار بسیار بدی با مردم نمودند و درشتی و سختی دروغ نگفته، چنانکه لوساندر در همه جا آیین حکمرانی و تغییر داد و بر سر این کار صفا تن را کشت.

سخن کوتاه کنیم: در این بار نیز زور ایران چربیده و اسپارتیان در همه جا شکست یافتند و دسته دسته سپاهیان خود را از دست هشتند. از جمله کونون، که یکی از سرداران آتن و به دیوار ایران پناهنده شده بود، به همدستی فارنا بازوس، در یک جنگ دریایی، پیساندیر، فرمانده اسپارتی را کشت و کشتی‌های آنان را

فرودگیا فرستاده گردیده یا از بومیان آنجا بوده و به حکمرانی برگمارده شده.

شاید کسانی از نام او که پارسی است چنین استدلال کنند که ایرانی بوده ولی باید دانست که در آن زمان که دامنه فرمانروایی ایران از کنار رود سند در آسیا تا سرحد یونان در اروپا می‌کشید، در سایه این شکوه و بزرگی، نامهای ایرانی در همه جا فراوان بوده. از جمله ما مشادات، پادشاه پونتوس را می‌یابیم که نام ایرانی دارد. چه «مشادات» همان است که امروز مهرداد گردیده و نامی است در ردیف خدا داد و مانند آن. اگر چه هر یا «متر» در نزد رومیان هم معروف بوده و از آن نام برای بچه‌ها پدید می‌آمده اند، چنانکه نامهای «مترو دوروس» در تاریخها بسیار دیده می‌شود که همان ترجمه یونانی «مشادات» می‌باشد ولی این نکته به جای خود روشن است که مشادات، که نام پادشاه پونتوس بوده، شکل ایرانی کلمه است.

کوتاه سخن، تنها از روی نام نمی‌توان گفت خاندان «فارنا بازوس» ایرانی بوده اند. ولی چون قرینه‌های دیگری نیز در کار است ایرانی بودن ایشان نزدیک به یقین می‌باشد.

به هر حال فارنا بازوس یکی از دست نشانندگان پادشاهان هخامنشی بوده ولی حکمرانی فرودگیا را همیشه داشته که پس از مرگ او پسرانش آن را داشته اند.

فارنا بازوس مرد دلیر و کاردانی بوده چنانکه تا دیر زمانی که هوادار اسپارتیان بوده، اسپارتیان او را سخت دوست می‌داشته اند، چندانکه لوساندر را، یا آن همه نیرویی که پیدا کرده بود، در نتیجه داد خواهی او به اسپارت باز خواستند. سپس چون او هوادار آنتیان گردید، نتیجه آن شد که اسپارتیان زیون گردیده از پا درافتادند و آنتیان بر ایشان چیره شدند و او با خوج خود دیوارهای آتن را، که لوساندر برانداخته بود، دوباره ساخت. اگر چه او این کارها را به نام دولت ایران می‌کرد ولی کاردانی‌های خود او نیز دخالت در پیشرفت کارها داشته است.

داستان کشته‌آلکیادیس به حکم قاضیان اسپارت. که به فارنا بازوس نسبت داده اند، چنانکه خود تاریخ‌نگاران هم تردید داشته اند باور نکردنی است. زیرا

همگی از میان برد. باز فارنا بازوس با خوج خود دیوارهای آتن را دوباره ساخت و از آن سوی در جنگ خشکی همیشه پیشرفت از سمت دشمنان اسپارت بود که سرانجام پس از سالها جنگ و خونریزی، آگیسیلاوس ناگزیر گردید که دست به دامن ایران بزند و آشتی بخواهد و در نتیجه این کار بود که انتالکیداس را به دربار ارتخشتر فرستادند و او صلحنامه ای را که به نام وی در تاریخ شهرت دارد و خود فرمان چیرگی ایران بر سراسر یونان است، پدید آورد و بدین سان کشاکش ایران و یونان به پایان رسید.

ولی در خود یونان هنوز جنگ برپا بود و ثیبس بس نیرومند گردیده اسپارت را آسوده نمی‌گذاشت، و آگیسیلاوس، با همه خردمندی که داشت، این زمان پیاپی خطا از او سر می‌زد. در جنگها نیز بخت از اسپارت برگشته بود. به هر حال در جنگ لئو کترا، اسپارتیان ضریب بس سختی از دست ثیبس خورده چنان افتادند که دیگر برنخیزند. پس از آن دیگر نیرویی بیش از اندازه نگهداری شهر خود نداشتند.

این جنگ‌های اسپارت و ثیبس تا سال ۳۶۲ پیش از میلاد امتداد داشت و در این سال به پایان رسید، اما صلح انتالکیداس، چنانکه خود پلوتارخ آشکارا گفته، در زمان ارتخشتر دوم بود.

این بخش از تاریخ یونان و ایران، که فرو افتادن هر دو کشور را نشان می‌دهد، مقداری از چگونگی حوادث آن را پلوتارخ در سرگذشت‌های ارتخشتر و آگیسیلاوس آورده؛ پس از آن توبت درخشانی ماکیدونی و پیدایش فیلیپوس و الکساندر می‌رسد که ما آن را در بخش دیگر کتاب در سرگذشت الکساندر خواهیم دید.

نکته دیگر که در اینجا یاد باید کرد اینکه فارنا بازوس، که در سرگذشت سرداران یونانی نام آن بسیار برده می‌شود و حکمرانی فرودگیا را در آسیای کوچک داشته، شک نیست که دست نشانده پادشاهان هخامنشی در آنجا بوده است. چنانکه در داستان آگیسیلاوس، که پلوتارخ دیدار آن دو تن را می‌نویسد، به این موضوع تصریح گردیده، ولی باید دید آیا از خود ایرانیان بوده و به حکمرانی

آلکیادیس، که مرد بسیار معروفی بوده و قصد رفتن نزد پادشاه هخامنشی را داشته، این نشدنی است که فارنا بازوس به سر خود او را بکشد، آن هم به خواهش اسپارتیان. این است که این نسبت را باور نباید کرد.